

الدركم سكر و ارباب: وما شربوا منها ولكنهم هم يشربون  
بشيء يشبهوا يشبهه وهو شيء كواربده شد ارباب شتم  
و ادر و موبل الكصار و در مطليات صوفيه اثر عبارت  
از عالم انسانی و اشتداد نعمت با بشی اجم بھای  
اروت و قد صدمه قوله هنا صفة مصدر مجزوف و في ارباب  
اهل الدرب شربنا بشی الم **میگوید** خوشگوار است با و هجرت  
و از به متوطنان متوسط الحال و بر عالم انسانی را کرب  
از با و از بس برده تمام افعالی و صفاتی بسیار است  
و اندک از فعل با وجود و هستی بوده و حال آنکه بنویسند  
چون منتهم بیان از صرف آن با و جوعه خورده و لیکن  
وقد و اندیشه ان کرده اند کرد اند **در بابی** آنرا کویا  
خم مرست شکر نه نابرده پیاده دست از دست شکر  
بجوع خورند و لیکن چون که شکر **باید** مرست شکر  
مست شدند **وقال** قد سکن و عندی **استنما** شکر  
**مست** استنما و ان **بشی** انظم الشو به الفتح و کبر و تم بعضی

انه سمع فيه شوة بالكبر شاة انظم نشاة و نشاة بالبدن  
از باب چهارم تجلی بلیاد بلا کمنه شد از باب شتم **میگوید**  
تزدیک من است از ان فی سستی برستی من معلوم شود  
از نشا من درن عالم و با من جا و ان آن سستی بیاید  
اگر چه استخوانهاست که قوم من و استخوان بدن است  
**در بابی** برین ز وجود من نشا ناپود و نه عشق تو شکر  
چون خوی هموده **در** ان مرستیم ز بود خوشش هموده **بگوید**  
شود او استخوان من هموده **وقال** قد سکن **علیک** **بما** شرب  
**ان** شکر **من** حبابه **فدک** **من** انظم **البحر** **هو** انظم شرب  
صرف ای محبت غیر مزوج مزج شرب من حبابها پیچفت  
شرب را از باب اول العدل آهنا بمنی معدل عن عدل  
الطریق عدد و لا یکنش از راه از باب دوم انظم بالفتح  
ما الکنسان و بر لفظا طلمیة ظلم استم کرد برور از باب دوم  
**میگوید** بر تو باد که در ان کوشی که ان مرست شکر  
و اگر مرست توانی و حواجر که مزوج کرد انی باز خور را